



پیغام عشق

قسمت ہزار و صد و پنجاہم





خلاصه شرح غزل ۶۳۰ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش اول

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد

چون حکم خدا آید، آن زیر و زبر باشد

*حارس: نگهبان، پاسبان

اگر دیو و پری که به ترتیب نماد زشت‌ترین و زیباترین چیزهای قابل تجسم در ذهن هستند به انسان کمک کنند و با تیغ و سپر محافظ و نگهبان او باشند، وقتی حکم خدا بیاید، برنامه‌ریزی و طرح دیو و پری که با فکر این جهانی درست شده زیرورو خواهد شد و کار نخواهد کرد.

[به بیان مولانا انسان چه قدرت نصیحت و مشورت داشته باشد و چه قدرت تخریب دشمن با تیغ و سپر، مادامی که این قدرت‌ها از عقل من‌ذهنی برخیزد و بدون فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه باشد و به منظور آمدن به این جهان یا یکی شدن با خدا نرسد، کار نمی‌کند. درواقع حکم خدا که قضا و کن‌فکان اوست با تیرانداختن به همانیدگی‌های انسان نقشه‌های او را زیرورو می‌کند و از بین می‌برد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

بر هر چه امیدست، کی گیرد او دستت

بر شکلِ عصا آید و آن مارِ دوسر باشد



[خطاب به انسان می‌گوید:] چیزهایی مثل پول، سرمایه و خانواده که با آن‌ها همانیده هستی و امید داری دستت را گرفته و تو را خوشبخت کنند، به تو کمک نخواهند کرد. اگرچه ابتدا که با ذهن نگاه می‌کنی به شکل یک عصا هستند و ابزاری کمک‌کننده به نظر می‌رسند، اما وقتی همانیدگی با آن‌ها را ادامه می‌دهی متوجه می‌شوی مارِ دوسر هستند که نماد من‌ذهنی است زیرا با دویی کار می‌کند.

[مولانا به داستان ضحاک در شاهنامه اشاره دارد که پدربزرگش جمشید به ذهن افتاد و ارتعاش فرّ ایزدی را از دست داد و پدرش بیوراسب به «می‌دانم» مغرور شد. ضحاک نیز اسیر وسوسهٔ شیطان شد و پدرش را در چاه انداخت. سپس از جای بوسه‌های شیطان دو مار بر شانه‌هایش روییدند که از مغز جوانان تغذیه می‌کردند. مولانا تمثیل می‌زند همانیدگی‌هایی که امیدواری به تو زندگی بدهند، دستت را نمی‌گیرند بلکه تبدیل به مار دوسر و خطرناکی می‌شوند که مغزت را خواهد خورد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۶۳۰

وآن غصّه که می‌گویی: آن چاره نکردم دی

هر چاره که پنداری، آن نیز غرّ باشد

*غرّ: هلاکت، فریب خوردن

بعد از این که مدتی از انجام یک کار یا قدم گذاشتن در یک راه می‌گذرد و بی‌مراد می‌شوی، غصّه می‌خوری و می‌گویی: «اشتباه کردم. باید آن یکی کار یا آن راه دیگر را انتخاب می‌کردم.» اما بدان همان چاره‌ای نیز که الان به ذهنت می‌رسد، راه حل نیست و اگر به دنبالش می‌رفتی هزار مسئله و مشکل برایت پیش می‌آمد زیرا انتخاب من‌ذهنی و خطرناک بود. فقط راهی درست است که زندگی برای تو تعیین می‌کند و با فضاگشایی آن را به دست می‌آوری.



[تمام بی‌مرادی‌ها و به نتیجه نرسیدن‌ها برای آن است که هرچه را به آن امید داریم با ذهن تجسم می‌کنیم و بعد وقتی بی‌مراد می‌شویم عبرت نمی‌گیریم که فضا را باز و مرکز را عدم کنیم و به خدا یا زندگی وصل شویم؛ درنهایت هم یک دل پشیمان از ما به جا می‌ماند.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

خود کرده شمر آن را، چه خیزد از آن سودا؟

اندر پی صد چون آن صد دام دگر باشد

فرض کن آن راه دیگر را انتخاب می‌کردی و انجام می‌دادی، از این سودا و پندار ذهنی که هیجانی بی‌اساس است و از طرف زندگی نمی‌آید چه سود و حاصلی برای تو وجود می‌داشت؟ حتی اگر صد راه حل دیگر پیدا می‌کردی، مادامی که آن راه‌ها از من ذهنی‌ات برمی‌خاست صد دام دیگر ایجاد می‌کرد زیرا مقصودت از آمدن زیر پا گذاشته می‌شد.

[مولانا می‌خواهد ما را متوجه کند که زندگی‌مان توسط قضا و کن‌فکان و خرد زندگی اداره می‌شود و فکر من ذهنی چه به‌لحاظ فردی و چه به‌لحاظ جمعی به‌درد نمی‌خورد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

آن چاره همی‌کردم، آن مات نمی‌آمد

آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟

[از زبان انسان می‌گوید:] «اگر به آن چاره که ذهنم نشان می‌داد عمل می‌کردم این‌طوری مات نمی‌شدم و وضعم خراب نمی‌شد.» [سپس از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید:] «مات شدن تو به دلیل فکرهای من ذهنی است و مقصر آن

خودت هستی. خوشبختی را زمانی به دست می‌آوری که فضاگشایی کنی و زندگی از طریق تو حرف بزند. چاره‌ تو که از من ذهنی برخاسته و لنگ است چه اثری می‌تواند داشته باشد؟»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

از مات تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو

تا او تو شوی، تو او، این حصن و مفر باشد

*حصن: قلعه، پناهگاه

*مفر: گریزگاه، پناهگاه

حالا که مات و بی‌مراد شده‌ای و از تو یک آدم خشمگین، ترسو، بداخلاق، غصه‌دار، خسیس، نگران، ناامید و پشیمان حاصل شده‌است، حالا که بدنت و روابطت خراب شده و زندگی به تو ثابت کرده با این عقل نمی‌توانی به جایی برسی، فضا را باز کن، از زندگی غذا بگیر و یاقوت و جواهر خدا شو که همان هشیاری خالص است. بدین ترتیب تو خدا می‌شوی و خدا تو می‌شود و این همان پناهگاه تو و محل فرار تو از ذهن است و تو را محافظت می‌کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فرزانه



منابع: برنامه ۹۴۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقلِ جزوی، گاه چیره، گه نگون

عقلِ کلی، ایمن از ریبُ المَنون

*ریبُ المَنون: حوادثِ ناگوار

عقل جزوی، عقل من ذهنی که از فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها به وجود می‌آید، از حوادثی که برای بیداری‌اش اتفاق می‌افتد، مَصون و در امان نیست، گاهی پیروز می‌شود و بالا می‌رود و گاه شکست می‌خورد و سرنگون می‌شود. اما عقل کل، عقلی که از فضای گشوده می‌آید، همیشه از این حوادث ایمن است. [انسان من ذهنی فکر می‌کند اگر انتخاب دیگری کرده بود، موفق می‌شد، اما انتخاب برحسب دید همانیدگی‌ها همیشه تخریب ایجاد می‌کند].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

چون خداوند می‌خواهد از خودش که زنده است مردگی من ذهنی را بیرون بکشد، بنابراین من ذهنی همیشه حول محور مرگ می‌گردد. [من ذهنی دائماً مشغول تخریب است، مسئله، مانع و دشمن می‌سازد تا انسان متوجه شود تمام انتخاب‌ها برحسب دید همانیدگی‌ها غلط است و سودا و فریبی بیش نیست. پس او یک انتخاب بیشتر ندارد که از عقل کلی استفاده کند].



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند

خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

انسان من ذهنی با عمل کردن برحسب دید همانیدگی‌ها سرنگون شد، چون از عقل گل که سر زندگی ست، دور ماند. او خود را سرور پنداشت و با عقل من ذهنی جلو رفت.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت

تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

قضا و کن فکان الهی که تابه حال برای بیداری تو از خواب ذهن، مرکز همانیدها را نشانه می گرفت و با حوادث بد قصد بیداری تو را داشت، اکنون با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت، با عنایت سپر تو می شود و از حوادث بد ایمن خواهی بود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحب دمی بود؟

همچو ما احمق که صید خود کند؟

آیا در میان کائنات باشنده‌ای احمق تر از ما به عنوان انسان وجود دارد که با همانیده شدن با چیزها، هشیاری خود را به تله بیندازد و در دام ذهن خود اسیر شود؟



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۲

دست، کورانه بِحَبْلِ اللَّهِ زَن

جز بر امر و نهی یزدانی متن

با من ذهنیات که کور و ناپیوست دست به ریسمان خدا بزن، یعنی فضا را باز کن تا عقل هیجان‌ات ذهنی از کار بیفتد و جز به امر و نهی الهی که در این لحظه کار می‌کند و راه‌حل را نشان می‌دهد، دیگر به هیچ همانیدگی پناه مبر و پراکنده نشو. یعنی همواره مرکزت را عدم نگه دار.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»

«و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید...»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۳

چیست حَبْلُ اللَّهِ؟ رها کردن هوا

کین هوا شد صَرَصَری مر عاد را

*صَرَصَر: تند باد

ریسمان الهی چیست؟ ترک همانیده شدن با چیزها چراکه همانیدن و هر لحظه روی یک همانیدگی نشستن و براساس آن «خواستن» و در حرص آن بودن، طوفانی همانند طوفان قوم عاد برپا می‌کند و انسان من‌ذهنی را برمی‌دارد و بر زمین می‌کوبد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۴

خلق در زندان نشسته، از هواست

مرغ را پرها بیسته، از هواست

انسان‌ها به علت همانیده شدن با چیزها و براساس آن فکر و عمل کردن بال و پر هشیاری خود را بسته و در زندان ذهن اسیر شده‌اند. همان‌طور که علت گرفتاری مرغ در دام صیاد، همانیده شدن با دانه و بستن بال پرواز است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۵

ماهی اندر تابه گرم، از هواست

رفته از مستوریان شرم، از هواست

*تابه: ماهی تابه، ظرفی پهن و مدور مخصوص سرخ کردن طعام

*مستور: پاک‌دامن

ماهی نیز اسیر هوا و خواستن شده‌است که در قلاب صیاد گیر افتاده و در ماهی تابه در حال سرخ شدن است. افراد پاک‌دامن هم به علت خواست نفس، بی شرم و حیا شده‌اند و دست به هر کاری می‌زنند، آبروی خود را می‌برند و رسوا می‌شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۶

خشم شِحنه شعله نار، از هواست

چارمیخ و هیبت دار، از هواست



*شِحنه: داروغه، مأمور

شعله‌ور شدن خشم داروغه و درد پخش کردن او به خاطر طغیان خواسته‌های نفسانی مردم است. همچنین اگر انسان به چارمیخ و دار کشیده شود، آن هم از «هوا» و خواستن براساس دید همانیده است.

[یکی دیگر از معانی «هوا» یا خواستن براساس همانیدگی‌های مرکز، عدم رعایت قانون جبران است. مثلاً شخص، بدون این که زحمت کافی، برای کسب حرفه‌ای کشیده باشد، فقط براساس «هوا» و «خواستن درونی» که می‌خواهد آن کار را داشته باشد، مسئولیت کاری را می‌پذیرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

ای جوان، «قضا و قدر» یعنی خواست و اجرای فرمان الهی را بهانه مکن. چرا خطایی که با دید و عمل ذهنی مرتکب شده‌ای، گردن دیگران می‌اندازی؟

[انسان با داشتن پندار کمال و ناموس خم نمی‌شود. خودش را عاقل‌ترین فرد جهان می‌داند و مسائل و موانع ایجادشده با فکر و عمل ذهنی را به خداوند نسبت می‌دهد، درحالی که خداوند دائماً می‌خواهد انسان با فضاگشایی از عقل، قدرت، هدایت و امنیتش بهره‌بردار و شاد زندگی کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

گرد خود برگرد و جرم خود ببین

جنبش از خود بین و، از سایه مبین



ای انسان به خودت بیا، خودت را به عنوان هشیاری ببین و ناظر ذهنت باش. ببین که عامل جرم و گناه خودت هستی. تو هشیاری هستی نه من ذهنی که سایه هشیاری توست. [پس تو مسئول زندگی خودت و مسائل ایجادشده هستی].

[انسان حق ندارد من ذهنی خود و دیگران را عامل گناهان خود بداند، بلکه باید فضا را باز کند و به عنوان زندگی، نه به عنوان سایه زندگی که من ذهنی ست، بر خود بچنبد، یعنی خود را زیر نظر داشته باشد و ببیند چگونه زندگی اش را خراب می کند].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

جرم خود را بر کسی دیگر منه

هوش و گوش خود بدین پاداش ده

جرم و گناه خود را گردن دیگری نینداز و به صورت حضور ناظر تمام هوش و گوش و توجه و تمرکزت را به جزای عملت بده، یعنی نتیجه عملت را ببین و بدان هر عملی جواب و جزایی مناسب و درخور خودش را دارد. [اگر انسان فضا را بگشاید، از فضل، خرد، بخشش و صنع خداوند بهره مند می شود و می بیند تمام مسائل ایجادشده به عملکرد او در ذهن مربوط است].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی

با جزا و عدل حق کن آشتی

جرم و گناهت را که با رفتن به ذهن مرتکب شده ای، یعنی با چیزها همانیده شده و هشیاری ات را پوشانده ای بپذیر و خود را مسئول آن بدان، نه قضا و کن فکان الهی را، چراکه تخم آن را خودت کاشته ای. [اگر فضاگشایی کنی و به قضا



و کن فکان الهی روی آوری، سزاوار زندگی هستی، خوشبخت می شوی، درون و بیرون باز می شود، غصه ها می روند، شادی بی سبب می آید و جزا و عدل حق این است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

رنج را باشد سبب بد کردنی

بد ز فعلِ خود شناس، از بخت نی

هر فکر و عمل ذهنی، درد به وجود می آورد و باعث رنج و محنت آدمی می شود، پس اعمال بدی را که با فکر و عمل ذهن مرتکب شده ای، به خودت نسبت بده نه به بخت و اقبال خود چراکه بخت، قضا و «کن فکان» همیشه خوب است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

مُتَّهَمِ کَنْ نَفْسِ خُودِ رَا اِی فِتِّی

مُتَّهَمِ کَمْ کَنْ جِزَاِی عَدْلِ رَا

*فتی: جوان

ای جوان، نفس یا همان من ذهنی ات را متهم کن، یعنی عملکرد ذهنی خود را مورد مؤاخذه و بررسی قرار بده و به هیچ وجه عدل و داد خداوند را زیر سؤال نبر و نکوهش نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱

توبه کن، مردانه سر آور به ره

کَه فَمَنْ یَعْمَلُ بِمِثْقَالِ یَرَهُ



مردانه توبه کن و به راه هدایت درآی، زیرا هرکس عملی به اندازه ذره‌ای انجام دهد، جزای آن را می‌بیند. [وقتی توبه می‌کنی یعنی جوانمردانه و صادقانه فضا را می‌گشایی و اقرار می‌کنی که خودت زندگی‌ات را با فکر و عمل ذهنی خراب کرده‌ای، در این صورت حتی اگر این عمل به اندازه ذره‌ای هم باشد، در ترازوی خدا به حساب می‌آید.]

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیات ۷-۸

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.»

«پس هرکس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند.»

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.»

«هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

ذره‌یی گر جهد تو افزون بود

در ترازوی خدا موزون بود

اگر تلاش و کوشش تو در جهت فضاگشایی ذره‌ای بیشتر شود، ترازوی خدا آن را می‌سنجد و به حساب می‌آورد. [باید به این مهم توجه داشت که کار و کوشش برحسب من‌ذهنی، نتیجه‌ای جز ملامت و پشیمانی نخواهد داشت، لذا تلاش ما همواره باید برحسب فضای گشوده‌شده صورت گیرد.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش

انسان‌های عاشق که متعهد شده‌اند به خدا زنده شوند، وقتی به مراد خود نرسیده و ناامید شدند، تأمل کردند و متوجه شدند که آن‌ها با چیزها همانیده بوده و از عقل من‌ذهنی به‌جای عقل زندگی استفاده می‌کردند، بنابراین فضا را باز کردند و از سرور و مولای خود یعنی خدا خبردار شدند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِی خُوش سِرْشْت

*قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

نرسیدن به خواسته‌های من‌ذهنی، موفق نشدن و ناامیدی از آن راهنمای بهشت است و پیغامی دارد، پیغام آن این است که هر تلاشی با من‌ذهنی به نتیجه نخواهد رسید، بلکه این قضا و کُن‌فکان است که زندگی انسان را اداره می‌کند. تو خدا را از یاد برده‌ای، تسلیم شو و با فضاگشایی، مرکزت را عدم کن. ای خوش‌سرشت که اصلت از جنس خداست، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در سختی‌ها و ناملایمات، یعنی در فضاگشایی، درد هشیاران و پرهیزهای زیاد، پیچیده شده‌است و دوزخ در شهوات یعنی انباشتگی همانیدگی و بزرگ کردن من‌ذهنی.»



حدیث

«حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلان، اشکسته‌اش از اضطرار

عاشقان، اشکسته با صد اختیار

کسانی که عقل ذهنی دارند باید توسط «قضا و کُن فکان» زندگی تنبیه و خُرد شوند تا بالاخره از روی ناچاری به تسلیم روی آورند، چراکه آن‌ها می‌کوشند با عقل جزوی به مراد برسند. درحالی‌که انسان‌های عاشق فضا را می‌گشایند و با کنار زدن عقل من‌ذهنی آن را بی‌کار می‌کنند. آن‌ها با این کار با اختیار کامل خودشان را می‌شکنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

عاقلان‌ش، بندگانِ بندی‌اند

عاشقانش، شِگری و قندی‌اند

عاقلان از روی ناچاری به بندگی خدا درمی‌آیند اما عاشقان، آن‌هایی که فضا را باز می‌کنند، با شادی و آرامش بی‌سبب به اطاعت از خدا روی می‌آورند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲

اَتْتِيَا كَرِهًا مَهَارِ عَاقِلَانِ

اَتْتِيَا طَوْعًا بَهَارِ بِي دِلَانِ

از روی کراهت و بی میلی فضا را باز کردن، افسار عاقلان یعنی من های ذهنی است. اما با میل و اراده خود فضا را باز کردن، بهار عاشقان است. [به عبارتی دیگر من های ذهنی با زور و تنبیه و پس از درد کشیدن های بسیار فضا را باز می کنند، در حالی که انسان های عاشق و فضاگشا با میل و اراده قلبی این کار را انجام می دهند.]

قرآن کریم، سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۱

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.»

«سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: «خواه یا ناخواه بیایید.» گفتند: «فرمانبردار آمدیم.»»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

تا به دیوارِ بلا ناید سرش

نشود پندِ دل آن گوشِ کرش

تا زمانی که سر انسان من ذهنی به دیوار بلا نخورد و اتفاقات ناگوار برایش رخ ندهد، گوش ناشنوای او پندهای عارفان و انسان های زنده شده به بی نهایت خدا را نمی شنود، یعنی تسلیم نمی شود و همچنان با من ذهنی فکر و عمل کرده و با چیزهای بیشتری همانیده می شود.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۸۸

بازگرد از هست، سوی نیستی

طالب ربّی و ربّانیستی

*ربّانی: خداپرست، عارف

ای انسان، فضا را باز کن و از هستی مجازی و حس وجود در ذهن، به سوی وجود حقیقی ات یعنی مرکز عدم بازگرد
چراکه تو حقیقتاً طالب خدا و از جنس او هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳۲

چون قضا آید، شود دانش به خواب

مه، سیه گردد، بگیرد آفتاب

وقتی که قضا یعنی حکم خدا در رسد، دانش و عقل من ذهنی دچار غفلت شده و نمی تواند درست کار کند. ماه ذهن تیره
می شود و آفتاب زندگی نمی تابد.

[به عبارتی زندگی انسان نباید به وسیله عقل من ذهنی اداره شود، اگر هم اداره شود، من ذهنی همچنان دچار تغییرات
«قضا» و «کن فکان» است، یعنی در آنجا اتفاقاتی می افتد که ما به عنوان من ذهنی نمی توانیم پیش بینی کنیم و مسائل
زیادی برای خود ایجاد می کنیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۵

لاجرم می خواست تبدیلِ قدر

تا قضا را باز گرداند ز در

ناگزیر، فرعون می خواست تقدیر خداوند را تغییر دهد و قضای مسلم و حتمی او را باز گرداند. [اما در من ذهنی همچون فرعون هستیم و می خواهیم با عقل خودمان، همه چیز را کنترل کنیم. از طرفی قضای الهی هر لحظه اتفاقاتی به وجود می آورد تا به ما بگوید تو از جنس زندگی هستی و باید من ذهنی را دور بیندازی. اما ما با من ذهنی چاره اندیشی می کنیم و با این کار می خواهیم قضا را تغییر داده و به زندگی زنده نشویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۶

خود قضا بر سبب آن حيله مند

زیر لب می کرد هر دم ریش خند

*سببالت: سبیل

اما قضا هر لحظه به عقل فرعون حيله گر یعنی من ذهنی می خندد و روش زندگی او را مورد تمسخر و نکوهش قرار می دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۷

صد هزاران طفل گشت او بی گناه

تا بگردد حکم و تقدیر اله

فرعون صدها هزار کودک بی گناه را کشت تا حکم و تقدیر الهی را دگرگون سازد.

[به عبارت دیگر انسان من ذهنی به جای این که لحظات زندگی اش را زندگی کند، آن‌ها را می کشد، یعنی به مسئله، مانع و دشمن تبدیل می کند تا حکم و قضای الهی را تغییر دهد. قضای الهی بر این مقرر شده است که انسان‌ها از ده دوازده سالگی، عقل مخرب من ذهنی را رها کنند تا زندگی با قضا و کن فکانش آن‌ها را اداره کند.]

با تشکر

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۴۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش دوم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت

هم قضا دستت بگیرد عاقبت

اگر قضای الهی همچون تاریکی شب، هشیاری حضور تو را بیوشاند و نتوانی خیر را از شر تشخیص بدهی، بدان که باز همین قضا و کن فکان به شرط فضاگشایی، به تو کمک می کند و دستت را می گیرد. به عبارتی با راههای ذهنی، امکان رهایی از مسائل و تاریکی های زندگی وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

گر قضا صد بار، قصدِ جان کند

هم قضا جانت دهد، درمان کند

اگر قضای الهی صد بار قصد جان تو را کند یعنی آن چیزهایی را که چون جان می پنداشتی نشانه بگیرد، باز همان قضای الهی به تو جان می دهد و تو را درمان می کند. [به عبارتی امکان رهایی از هر وضعیتی که در آن گرفتار مانده ایم، فقط به دست قضا و کن فکان الهی است، نه عقل من ذهنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰

این قضا صد بار اگر راحت زند

بر فرازِ چرخ، خرگاهت زند



*خرگاه: خیمه بزرگ، سراپرده

اگر قضا و «کن فکان» صد بار هم تو را درمانده کند، باز همان قضا خرگاه تو را بر بالای چرخ گردون می افرازد. [یعنی اگر بارها تلاش کنی و به نتیجه‌ای نرسی، بدان که این خواست قضا بوده تا بدین واسطه تو فضا را باز کنی و به بی‌نهایت خدا تبدیل شوی.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۱

از کرم دان این که می ترساندت

تا به مُلکِ ایمنی بنشاندت

این را از کرم و بزرگواری زندگی بدان که با تهدید و گرفتن همانیدگی‌ها تو را می ترساند. این ترساندن به جهت این است که تو را از همانیدگی‌ها به سرزمین امنیت یعنی فضای گشوده‌شده برساند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۶۶

تا درآمد حکم و تقدیرِ اله

عقلِ حارسِ خیره‌سر گشت و تباه

*حارس: نگهبان، پاسبان

اگر «حکم و تقدیر» یا قضا و کن فکانِ خداوند در رسد، عقل من‌ذهنی که با سپر همانیدگی به‌عنوان نگهبان عمل می‌کند، در فکرها و دردها غرق شده و نمی‌تواند از خودش و هم‌هویت‌شدگی‌هایش محافظت کند، بنابراین سرگشته و تباه می‌شود. [درواقع من‌ذهنی درون فضای بزرگ‌تری زیر نفوذ «حکم و تقدیر» خداوند است.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹۴

چون قضا آید، نبینی غیر پوست

دشمنان را باز شناسی ز دوست

ای کسی که با عقل من ذهنی عمل می کنی، هنگامی که قضای الهی اتفاقی را در جهت عدم کردن مرکزت و زنده شدن به زندگی به وجود بیاورد، تو به جز ظاهر اتفاق چیزی ندیده و حقیقت را در نمی یابی. بنابراین به جای فضاگشایی با مقاومت، قضاوت و ستیزه کردن با فرم این لحظه، جذب ذهن شده و نمی توانی دوست را از دشمن تشخیص دهی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۹

بر هر چه همی لرزی، می دان که همان ارزی

زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

ای انسان، بدان که ارزش تو به اندازه همان چیزی است که در مرکزت قرار داده و با آن همانیده می شوی. و از این رو ارزش دل عاشق که با فضاگشایی خداوند را در مرکزش قرار می دهد، بالاتر از عرش است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۷

شاد از وی شو، مشو از غیر وی

او بهارست و دگرها، ماه دی



ای انسان، تنها از خداوند که از طریق فضاگشایی به صورت عدم به مرکزت می‌آید شاد شو، نه از غیر او! یعنی هرآنچه که ذهنت نشان می‌دهد و تو با آن همانیده می‌شوی، چراکه دیدِ خدا همچون فصل بهار زیبا و شکوفاکننده است ولی دیدِ همانیدگی‌ها همچون ماه دی در فصل زمستان سرد و خشک‌کننده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۸

هر چه غیرِ اوست، استدراجِ توست

گرچه تخت و ملک توست و تاجِ توست

هرآنچه غیر از خداوند که به جای عدم در مرکزت ظاهر شده و تو با آن همانیده می‌شوی، در واقع سبب مرگ تدریجی توست، ولو این که آن چیز تخت و سلطنت و تاج شاهانه تو باشد و ذهنت آن را بسیار مهم جلوه دهد. [چراکه با دیدن از طریق همانیدگی‌ها به تدریج من‌ذهنی تو قوی تر شده و در گور دردهای من‌ذهنی دفن می‌شوی.]

قرآن کریم، سوره‌اعراف (۷)، آیات ۱۸۱-۱۸۲

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»

«از آفریدگان ما گروهی هستند که به حق راه می‌نمایند و به عدالت رفتار می‌کنند.»

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»

«و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی‌دانند به تدریج خوارشان می‌سازیم. (به تدریج به لب پرتگاه می‌کشانیم) (به تدریج به افسانه من‌ذهنی می‌کشانیم).»



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱

تنِ با سرِ نداند سرِ کن را

تنِ بی سرِ شناسد کاف و نون را

*کاف و نون: کن، اشاره به آیه ۸۲، سوره یس (۳۶)

«تنِ با سر» یا من ذهنی سرِ خودش را در کنار سرِ خدا قرار داده و تنها به قضاوت و تدبیر خود اهمیت می دهد نه تدبیر عقل کل، بنابراین سرِ قضاوت خدا و قانون کن فکان او را که می گوید «بشو و می شود» نمی شناسد. اما «تنِ بی سر» که با فضاگشایی سرِ من ذهنی را انداخته، به کاف و نون که همان قانون کن فکان است آگاه شده و می داند همه چیز دست خداست و خودش چیزی نمی داند، پس مدام در حال تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و بدون قید و شرط است.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: «موجود شو، پس موجود می شود.»»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

تو همه طمع بر آن نه، که درو نیست امیدت

که ز نومیدی اول تو بدین سوی رسیدی



ای انسان، تمام امیدت را از همانیدگی‌ها بردار و بر این فضای گشوده‌شده بگذار که تاحالا به آن امیدوار نبودی و آن را نمی‌شناختی، چراکه بار اول هم از روی ناامیدی به‌سوی من کشیده شدی، یعنی با وجود داشتن آدم‌ها و چیزها متوجه شدی که زندگی‌ات کار نمی‌کند و همانیدگی‌ها زندگی ندارند، بنابراین ناامید شده و به‌سوی من برگشتی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز کشد به بی‌جهات

*بی‌جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

زندگی با قانون قضا از هر جهتی که برای به‌دست آوردن یا زیاد کردن همانیدگی‌ها رفتی تو را به بلا دچار ساخت تا جذب هرآن‌چه که ذهن نشان می‌دهد نشوی و فضا را بگشایی تا هشیاری‌ات از همانیدگی‌ها آزاد شده و به بی‌سویی، یعنی خداوند، زنده شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

گفتی که خمّش کنم نکردی

می‌خندد عشق بر ثبات

*ثبات: پایداری، پابرجا بودن

ای انسان، تو پس از این‌که به‌سوی همانیدگی‌ها رفته و درد زیادی کشیدی، قول دادی که از طریق فضاگشایی و نرفتن به جهات مختلفی که ذهن به تو نشان می‌دهد ذهنت را خاموش کرده و مرکزت را عدم‌نگه‌داری، اما به عهد و پیمان خود عمل نکردی. اکنون خداوند به این ثبات و پایداری تو می‌خندد.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۴۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com